

به نام کردگار هفت افلاک

گراش: ۱- کوه نشین ۲- کوهی منفرد - محمد حسن روستایی^۱

چکیده: «گراش، یک نقطه شهری به عنوان مرکز شهرستان گراش در استان فارس قرار دارد که در ناحیه گرم و خشک بیابانی واقع شده است.» (با تصرف صلاحی، ۱۳۹۵) برخی از پژوهشگران نام این شهر را برگرفته از خاک «گرشَه gereša»، «گبراش gabráš» و «گرا gerá» (صلاحی، ۱۳۹۵) می دانند که معانی مختلف و پراکنده‌ای را در برمی‌گیرد و هدف از این مقاله، یافتن ارتباط میان معانی مختلف واژه «گراش» است.

این تحقیق به صورت کتابخانه‌ای و میدانی شکل گرفته است. ابتدا به بیان واژه «گراش» از دیدگاه و نظر پژوهشگران پرداخته شده است و آن گاه به بررسی این واژه از دیدگاه ریشه شناسی و ارتباط میان معانی واژه تا رسیدن به نتیجه برگزیده نویسنده، که گراش در معنی «کوه نشین» یا «کوهی منفرد» است؛ می‌پردازیم.

کلید واژه: گراش (گریش)، گرشَه، گبر، گئیر، گر

گراش استان فارس؛ تنها شهر به این نام نیست؛ بلکه در نواحی مختلف ایران نیز با کمی تفاوت روستاهایی به این نام وجود دارد، از جمله:

« بوجراش روستای کوچکی از توابع بخش شیبکوه شهرستان بندر لنگه در استان هرمزگان واقع در جنوب ایران. این روستا در ۹ کیلومتری غرب روستای نخل خلفان واقع شده است. » (بختیاری، ۱۳۸۴)

« گریشه روستای کوچکی از توابع بخش شیبکوه شهرستان بندر لنگه در استان هرمزگان واقع در جنوب ایران است. این روستا در ۴ کیلومتری جنوب روستای مرباغ (مرباخ) واقع شده است. این روستا (گریشه) نیز نامیده می‌شود. » (بختیاری، ۱۳۸۴)

و هم چنین روستایی به نام «گریشه» در دهستان کشتگان بخش بم‌پشت شهرستان سراوان در استان سیستان و بلوچستان ایران است. «جمعیت هر کدام از روستاهای مذکور، بیش از دو الی سه هزار نفر نیست و شغل اکثر آن‌ها دامداری و کشاورزی است.

آن چه شایسته بررسی است، آن است که ریشه واژه «گراش» چیست؟ چرا در متون کهن «گراش» را به صورت «جریس» (وصاف الحضرة) که عربی شده واژه «گریش» است، ثبت کرده‌اند؟ و در منابع بعدی به صورت «گریش» (فردوس المرشدیه) و امروزه به صورت «گراش» درآمده است؟

محققان، درباره ریشه واژه گراش نظرات مختلفی مطرح نموده‌اند، از جمله؛

«گراش» را به معنی «جای خوب» می‌داند. «گ» به معنی خوب و «راش» مانند «راز» و «ریز» در اسامی برخی شهرها چون شیراز نشانه‌ی مکان است و [نی ریز، کاه ریز، مه ریز] «بهشتی دستغیب، ۱۳۸۲)

گراش، واژه‌ای برگرفته از خاک «گِرش» است. «گریش، جریش، گراش و جراش در حقیقت حالت تطور یافته گِرشه (geresha) است (رحمانی، ۱۳۷۵) و «در گویش محلی گراش، گرشه به نوعی از سنگ‌های رسوبی آهکی (مارن) گفته می‌شود و این نوع رسوبات که به رنگ‌ای سبز و قرمز هستند، کمابیش در ارتفاعات اطراف کلات گراش و هم چنین در مرکز شهر گراش به خصوص کلات (kalát) به چشم می‌خورد. (صلاحی، ۱۳۹۵) مردمان این سرزمین گبرنشین بوده‌اند و «عده‌ای اعتقاد دارند، نام این آبادی گبراش بوده است» (صلاحی، ۱۳۹۵) و مردم به صورت «پراکنده و پریشان» (دهخدا) روزگار می‌گذرانده‌اند.

دیگر این که «گرا» در گویش محلی گراش به معنی روشنایی و شعله‌ور بودن است؛ به خاطر تابش مستقیم خورشید به کوه مرکز گراش کلات (kalát) ... به دو محله برق روز (بِلَئِلِز: bela:le:z) به معنی رو به آفتاب و دیگری ناساگ (náság) به معنی بدون سایه» (صلاحی، ۱۳۹۵) تقسیم می‌شود.

آن چه محققان بیان داشته‌اند؛ گرایش را برگرفته از «گ» و «راش» پسوند مکان می‌دانند، ولی توضیحی درباره بخش نخستین داده نشده است؛ که واژه یا تکواژ «گ» از چه ریشه‌ای است؟ و تعیین معنی «خوب» برای «گ» از کجا به دست آمده است؟

درباره بخش نخستین آنچه به ذهن می‌رسد، آن است که می‌توان گفت «گ یا گ» از ریشه باستانی «گی: به دست آوردن، چیره شدن» (مقدم، ۱۳۴۲) «گم: آمدن» (مقدم، ۱۳۴۲) است؛ که در گویش گرایش، واژه‌هایی چون «گ ga: وصله» «گازک gázake: قوزک پا» یا «شادگه šādga: شادی آفرین»، «شاطگه šātga: محل شاط یا موم عسل» و حتی اصطلاحات و ترکیباتی چون «گم و گرد gam o garde: گام و گردن» دیده می‌شود؛ لذا می‌توان نتیجه گرفت که معنی «گ یا گ، گم: قدم» است و معنی مجازی «چیرگی و دلاوری» است که به نظر نگارنده، این معانی درباره معنی واژه «گرایش» ضعیف است.

اما اگر خوشبینانه بنگریم، می‌توانیم، بخش نخستین را از ریشه «گر: gar: سنگینی، درود، نیایش، بزرگداشت، زمزمه کردن» (بهرامی، ۱۳۶۹) بدانیم که در این صورت پسوند «راش» کاربرد چندانی ندارد؛ مگر آن که واژه را تغییر یافته «گر+راش» بگیریم تا معنی «جایگاه ستایش و خوب» به نظر برسد.

برای روشن تر شدن مطلب، واژه «گرایش» را واژه‌ای اشتقاقی در نظر می‌گیریم و آن را به دو بخش (واژه + پسوند) تقسیم می‌کنیم:

۱. بررسی پسوند «یش: iš»:

بہتر است، «گر+اش / یش (پسوند مکان)» بگیریم و در عوض پسوند را از نظر ریشه شناسی جست و جو کنیم، چرا که اگر «iš = پسوند اسم ساز» (ابوالقاسمی، ۱۳۹۲) در نظر بگیریم؛ متوجه می‌شویم که معنی «جایگاه و مکان» به وضوح دریافت می‌شود.

این پسوند مکان را در واژه‌های کهن «برنیش baraniš = بر (ن) + یش = جایگاه بارش»، «پیش periš: جایگاه بارش یکباره باران» و حتی واژه کهن «گریش» می‌توان دید.

بنابراین، «این پسوند برای ساختن اسم به کار می‌رود. مثال از اوستایی: had - had: نشستن، hadiš: نشستگاه، کاخ» (ابوالقاسمی، ۱۳۹۲)؛ که معنای مفرد دارد، پس «gair-iš: کوه» در حالت مفرد و گاهی نیز با پسوند جمع می‌آید. «gar-ayō» (ابوالقاسمی، ۱۳۹۲) که در گویش گرایش نیز می‌توان «گَلَو» مثال زد.

^۲ هر چند این پسوند را اسم مصدر می‌دانند ولی در این جا بحث معنایی آن، مورد نظر است.

^۳ نام منطقه‌ای در کوه سیاه که دارای چندین «اشکت eškat» غار بوده و بنا به گفته استادم آقای حاج احمد نوروزی از زبان چوپان همان منطقه، سنگچین‌هایی از یک خرابه نیز بوده که نشان دهنده، دهی قدیمی بوده است، این آثار در یک مکان و قبل از ورودی به تنگه بوده است، ولی متأسفانه تمام آن آثار در دوره کنونی از بین رفته است.

برخی این واژه را تغییر یافته «گالو: gālau: چندین گال یا دهانه» می‌دانند.

گاه این پسوند تبدیل به « الف » شده است که در واژه گراش؛ تغییر یافته گریش، می توان دید و یا « کاو بهاش = کاو + به (بنه) + اش = جایگاه انباشته از بنه » قابل تأمل است.

پس، بعید نیست که این واژه اشتقاقی باشد.^۴

II. بررسی بخش نخستین واژه گراش:

الف) « گ یا گ » که در ابتدای مقاله بحث شد و به نظر چندان قابل پذیرش نیست.

ب) « گبر یا گور »:

گاه، گراش را برگرفته از « گبراش » (صلاحی، ۱۳۹۵) یا « گبرآشیان » می دانند؛ با توجه به آثار تاریخی و پسوند « گبراش = گبر + اش » پذیرفته است، چرا که می توان گفت: جایگاه قوم گبر یا گور.^۵

در مورد واژه « گبر » یا « گور » « گبر؛ نامی است که مسلمانان به پیروان دین زرتشت در ایران می دهند و ظاهراً لقبی است تحقیرآمیز به غیر مسلمان، کافر، مجوس. » (با تصرف آساطوریان، ۱۳۸۱) « ولی اکنون نظریه غالب این است که از واژه‌ی (آرامی) ' gbr ' خوانش: گبْرا یا گورْا؛ به معنی مرد » (آساطوریان، ۱۳۸۱) است و دیگر این که در زبان کردی نیز گبر یا گور به معنی « عظیم و بزرگ » است. در گراش نیز مثل « گور ان gavr en : فردی بسیار ثروتمند است » « خُدا مالُ گاور اَدِت اُ بَچُ شاوِپَرک xodá mál o gávr adet o beč o šávparak خدا مال را به گبر و بچه را به خفاش می دهد » هنوز باقی است.

در مورد گراش نیز زندگی پراکنده گبران مورد تایید است، از سخنان گذشتگان گرفته تا آثار تاریخی چون، برکه‌های گبری در دشت « بَرا : bará بالا » و دشت « زُئر : zër زیر » و حتی در مرکز شهر؛ پس به جرئت می توان گفت « گبرنشینان » در مکان‌هایی به نام « گَلْئوُ galaoú »، « خاگِ زیتِ xág e zite » « بَئرِ گال bär e gál = حصار (بیماری) گری و لاغری » که جاشهر آن‌ها بوده؛ زندگی می کرده‌اند.

^۴ برخی « گراش » را از ریشه اسم جامد « گریش » می دانند و ریشه اصلی آن را « گَرِشَه » به حساب می آورند؛ هرچند این نکته قابل تأمل است، اما وجود واژه‌هایی چون « گری : کوه » در « سه گری » در گویش گراش و حتی در فارسی امروز « گر اوشیدو » و « ریوند گر » ما را بر آن می‌دارد که این واژه را اشتقاقی بدانیم.

^۵ « و امیر محی الدین الاولی، کان من جانب شاه بزرگوار امیرالجیش، بفتح القلعه الجریش و دعوتهم بدین الاسلام . اسم صاحب قلعه، صارم بن خوره مجوسی بوده و نام بلد و مکان « جریش » بوده و بعد به علت استعمال به « جراش » مشهور گشت و جریش از السنه افتاد. » (از شجره نامه خطی سید عفیف الدین الموسوی) [برگرفته از کتاب سیمای لارستان؛ صادق رحمانی، ص ۱۰۴]

^۶ وجود واژه‌های آرامی از ویژگی دوره هخامنشیان است، هرچند خط آن‌ها میخی بوده است ولی « زبان دیوانی و مکاتبه‌ای شاهنشاه ایران آرامی بوده است » (تفضلی: ۱۳۷۸) این گونه مکاتبات و یا واژه‌ها را در دوره پهلوی هزوارش می‌نامیدند. هزوارش؛ کلمات آرامی بود که به پهلوی خوانده می‌شد.

این گونه کلمات هزوارش حتی بر روی سکه‌های پس از ورود اسلام به ایران هم دیده شده است؛ هم چون « این کلمه پهلوی warwishnikán به معنی مؤمنان و گروندگان؛ بر روی سکه‌ای در دارابگرد فارس به نام عبدالله بن زبیر به آن گاه که به خلافت برخاسته بود- به سال ۶۵ هجری ضرب شده » (حاشیه برهان قاطع، محمد معین: ۱۳۶۱)

^۷ استاد ابراهیم مهربانی فرمودند « بئر: قلعه ، بارو که این واژه وارد زبان عربی شده و به صورت کَبَر سِپس کَبَر و در نهایت کَفَر به معنی قلعه درآمده است، هم چون کَفَر قاسم : قلعه قاسم »

اما سکونت گراشی‌های امروز بعد از اسلام آوردن آن‌ها در اطراف « کلات kalát = همایون دژ » و این اواخر به طور یکجانشینی و خانه‌سازی در کوهپایه‌های (کاو سیاه و کاو سرخ)، می‌باشد.

بنابراین، آن چه در فرهنگ‌ها نوشته شده که « گراش : بر وزن و معنی خراش باشد که از خراشیدن است و به معنی پریشان و پراکنده هم هست » (برهان قاطع، محمد بن حسین خلف تبریزی: ۱۳۶۱) سخنی گزاف نیست؛ و می‌توان زندگی مردم گذشته را در « آبادی های پراکنده » خلاصه کرد.

نکته قابل تأمل درباره زندگی مردم و معنی واژه‌های « گَ » و « گبر » مفهوم مجازی دلآوری و چیرگی است که به خصوص در واژه « گبر یا گور » بیشتر دیده می‌شود.

(پ) واژه، « گر: gar »:

بررسی بخش نخستین واژه « گر » ما را به معنی واقعی نزدیک‌تر می‌کند:

۱- « گر gar = لاغر »: که ریشه اوستایی آن « گِرِنو garénu خارش، بیماری گری، گال، ناخوشی، درد » (بهرامی، ۱۳۶۹) است که در منطقه گراش مکان‌هایی چون « کاو لاغر » « لاغرو » « بئر گال » دیده می‌شود. پس (گر + اش = سرزمین لاغر و کوچک) یکی از معانی گراش است.

حتی این واژه در کلماتی چون « گرشاسب » نیز دیده می‌شود، این واژه « در اوستا به صورت کرساسبه به معنی دارنده اسب لاغر و در پهلوی کریشاسب یا کریساسب و در فارسی گرشاسب گفته می‌شود. » (عفیفی، ۱۳۷۴) هر چند به صورت « گریشاسب » (عفیفی، ۱۳۷۴) هم آمده است.

دور از ذهن نیست که بانی این شهر؛ فردی زردشتی به نام « گریشاسب » بوده باشد، چرا که وجود برکه‌های گبری و آتشکده آذرفرنبغ (آتشکده کاریان) (اقتداری، ۱۳۷۱) و به کاربردن واژه « گر : gar لاغر » و « کرس : keres : پلاسیده و پژمرده » با (ریشه اوستایی)؛ در زبان مردم گراش و منطقه، ذهن را به تکاپو و کنکاش وا می‌دارد.

در نتیجه « سرزمین گرشاسب دلاور » به عنوان یکی دیگر از معانی گراش، می‌توان در نظر گرفت.

۲- « گر : gar درخشیدن، گرم شدن، داغ بودن » (بهرامی، ۱۳۶۹) که در واژه‌هایی چون « گرئشی : gorēši نان برشته و دو آتشفشان » « واگرئست vāgrēst : آتش (تنور) به شدت آتش گرفت. »، « گر : gor : شعله » « گرا : gerā روشن، افروخته، شعله ور، فروزان » دیده می‌شود.

بنابراین یکی دیگر از معانی گراش (گر + اش = جایگاه و سرزمین گرم و داغ) است.

وجود دو محله بزرگ به نام‌های « بِلَئِلَئَز belā:lez : برق روز » و « ناساگ nāsāg : بدون سایه » (اصلاحی، ۱۳۹۵) یا « نو سایه؛ هم چون نَسَه : در زبان لُری) در مقابل (بَرَأَفَتَاو)^۸ قابل تأمل است.

^۸ هر چند واژه « ناساگ » را می‌توان از نظر ریشه شناسی « بی شمار با پیشوند » aná : بی + ság : شمار « (ابوالقاسمی، ۱۳۹۲) دانست.

^۹ نظر دکتر ابراهیم مهربانی

۳- « گر : gar سنگینی، درود، نیایش، بزرگداشت ، زمزمه کردن » (بهرامی، ۱۳۶۹) نیز است، پس معنی « جایگاه و سرزمین نیایش » نیز می‌توان به بار معانی گراش، اضافه کرد؛ با توجه آن که کوه را محل عبادت بزرگان بدانیم؛ هر چند این مطلب بار ادبی آن بر نکات علمی می‌چربد اما می‌توان چشمه « اوشیدو: ošidû » (صلاحی، ۱۳۹۵) در کوه سیاه را با « گر اوشیدوم » (عفیفی، ۱۳۷۴) که بنا به اعتقاد زرتشتیان محل الهام زرتشت بوده است، مقایسه کرد.

در این میان باورها و خرافاتی چون « آش aše: دیوی به واسطه پرخوری بر کسی وارد می‌شود یا موجودی خیالی که شب بر بالین انسان خفته آمده و بر روی سینه او می‌افتد » (اقتداری: ۱۳۷۱) « ایشو مردمو išû mardomû: از ما بهترن »، « گلازنگی galázangi »، « سدوم sodum »، « آل ál »، « گگر gogore » و بسیاری از لغات دوران اوستایی و باستانی چون « بُری bori: خیلی، ثروت » « فرس feräs: تیر، ستون » « گال: gál: بیماری گری » « یاس: yása: خواستن، آرزو کردن » « وگ: vagga: صبح زود » « کت koat: سخن » که در فرهنگ اوستایی « اندیشیدن، خواهش، آرزو » است و « پتک: patak: طاقت آوردن » و فعل‌هایی چون « دارد: dárda: حرف بیهوده زدن » (از فعل های اهورایی) « أنت: onta: آمدن » « چد: čeda: رفتن » و حتی آثار تاریخی چون « تگ آو tag e áv » یا بهتر بگوییم « تگاو یا تگاب » و ... می‌توان در نظر گرفت و درباره آن‌ها اندیشید.

به نظر نگارنده، آن چه در معنی « روشنایی » « دلآوری » « نیایش » و حتی « پراکنده » و « لاغری » گفته شد؛ می‌تواند معانی حقیقی و گاه مجازی واژه گراش باشد، که همه ارزشمند و شایسته تأمل است.

اما، آن چه ذهن را به واقعیت بیشتر نزدیک می‌کند، این است که:

از یکسو، می‌تواند، گراش از ریشه « گریش، جریش، گراش و جراش، حالت تطور یافته (گرشه) (geresha) باشد. گرشه به رگه‌هایی از سنگ‌های سست آهکی [مارن] می‌گویند که طبقه مانند [لایه لایه] بر روی هم قرار می‌گیرند. » (رحمانی، ۱۳۷۵)

و از سوی دیگر بنا به نظر استاد ارجمند مرحوم دکتر سلیم -استاد دانشگاه تبریز- از ریشه سه حرفی « گ ر ش » همراه با « الف : زینت » است که می‌تواند نام خاک، سنگ یا کوه باشد. ایشان فرمودند: « (الف) زینت، گاه به صورت (ی) خود را نشان می‌دهد.» و این سخن با « گریش » و « جریش » که در متون کهن دیده شده است؛ مطابقت بیشتری دارد.

پس، گراش می‌تواند در معنای خاک، سنگ و کوه باشد؛ که اگر نظریه پسوند « ریز » بپذیریم؛ معنی گراش؛ « سنگریزه، سنگریزان » است که واژه‌هایی چون: « کاراشه káráša » یا « کُرشه koroša: آن چه ته الک باقی می‌ماند » و « گرش » به کار برده می‌شود.

اما نکته این جاست که این معنی، می‌تواند اشتقاقی باشد چون: « gairi-šač = (آب) سرازیر شده از کوه یا آواره در کوه » (بهرامی، ۱۳۶۹) در فرهنگ‌های اوستایی و باستانی دیده می‌شود.

۴- در تکمیل سخن این دو بزرگوار و با کنکاش بیشتر، بخش اول واژه گِراش را « گَر gar : کوه » می‌گیریم، چرا که « واژه گَر در اوستا به صورت گئری و در پهلوی گَر آمده به معنی کوه است » (عفیفی، ۱۳۷۴)، « گَر + یش » در دوره اوستایی « gair = کوه » (ابوالقاسمی، ۱۳۹۲) و « gairi = ستیغ و کوه » (بهرامی، ۱۳۶۹) می‌توان به وضوح دریافت.

لذا؛ می‌توان گِراش را: (گَر + یش = کوه‌نشین) دانست.

کوه؛ در نوشته‌های کهن، بسیار مورد توجه و تقدس بوده است؛ هم چون « گَر اوشدشتار : نام کوهی در سیستان. این نام در اوستا به صورت گَر اوشیدرنه یا اوشیدم؛ ... و در سنت زردشتیان همین کوه است که زردشت پیامبر در آن جا به الهام غیبی نائل آمد ... » (عفیفی، ۱۳۷۴) و همان گونه که گفته شد در گِراش نیز چشمه‌ای در کوه سیاه به نام « اوشیدو ošidu » (صلاحی، ۱۳۹۵) دیده می‌شود.

کوهی دیگر به نام « ریوند گر » است؛ « ریوند گر : نام کوهی است که در آبر شهر خراسان واقع و جایگاه اهورامزداست » (عفیفی، ۱۳۷۴)

« گرزمان: جایگاه اهورامزداست که آن را فروغ بی‌پایان یا انیران هم می‌گویند. صورت اوستایی آن گَرودمان یا گَرودمان به معنی خانه ستایش و سرای نیایش است » (عفیفی، ۱۳۷۴) « گَرودمان - garó nmána جایگاه برتر خوشبختی در جهان پسین - بالاترین سرود » (بهرامی، ۱۳۶۹) این واژه از ریشه « گَر gara سرای آسمانی در فروغ بی‌کران و جاودانی، یا جائیکه سرودها نواخته می‌شود » (بهرامی، ۱۳۶۹) « garô-d māna (اوستایی) dáma (سانسکریت) *dm-ana- (آریایی قدیم) garôtmán (فارسی میانه) garzamán گرزمان در معانی عرش، آسمان و خانه بهشت » (با تصرف باقری: ۱۳۸۰) است.

معنای کوه در اوستا « گَر = کوه » و « گَر یوه garíwa گردنه (کوه) جای تنگ. باریک، گریوه، لانه جانوران درنده » (بهرامی، ۱۳۶۹) می‌باشد که در گِراش نیز مناطقی با این ریشه دیده می‌شود؛ چون، « سه گری: se gori » « گَر بَتِ : gor e bâte = واقع در سه گری » « بگری bogori: (بُن کوه) دامنه کوه سیاه، بالاتر از باغ ایسَف که خِوئَد (خوید) بوده است. « گری دار و مدار: gori dár o madár: واقع در بخش شمالی تنگ آب (تگاو) » « گاک: gák: دره‌ای واقع در تگ بدمی یا بدمی » « بگال: bogâl: نام دره‌ای در کنار غار گَلئو » « گَر عالی gor e âli: واقع در تگ بدمی یا بدمی » و هم چنین « گَلئو gal-aoú: که می‌تواند از ریشه « gar-ayō » (ابوالقاسمی، ۱۳۹۲) با پسوند جمع باشد.

برای نتیجه‌گیری نهایی، پاسخ به دو سوال ضروری است:

۱- چرا واژه « gairi: کوه » به صورت « gar » در آمده است؟

« کلماتی که در دوره باستان با این مصوت [i] ختم می‌شدند، از دوره میانه تا فارسی جدید، مصوت پایانی خود را از دست داده‌اند، مانند:

« واژه **grív** که در فارسی میانه به معنی گردن و پشت گردن است علاوه بر **garívpân** که در فارسی جدید با حذف **v** میانی به گریبان بدل شده، با افزودن پسوند **-ak** واژه **garívak** به معنی پشته بلند و کوه پست نیز درست شده، واژه اخیر در فارسی جدید به صورت گریوه یعنی بدون حذف **v** میانی، باقی مانده است. » (باقری، ۱۳۸۰، ۸۱)

۲- بررسی ساختمان دستوری واژه‌ها در این تحقیق چه اهمیتی دارد؟

« ساختمان دستوری زبان و ریشه‌های واژه‌ها که پایه‌ی هر زبانند، در درازی زمان تغییر نمی‌پذیرند. البته این با تحول و تکامل نباید اشتباه شود و حتی زیر نفوذ و اقتباس زبان دیگری قرار نمی‌گیرد. » (راستارگویوا: ۱۳۷۹) بنابراین بسیاری از کلمات که امروزه به صورت یک کلمه بسیط قلمداد می‌کنیم در دوره باستان به صورت ترکیبی بوده‌اند، « به این معنی که برای نشان دادن نقش نحوی نام (اسم و ضمیر و صفت) در جمله به هفت یا هشت حالت صرف می‌کرده‌اند. نام دارای سه شمار (مفرد و تثنیه و جمع) و سه جنس (مذکر و مؤنث و خنثی) بوده است. اجزایی که نشان دهنده حالات مختلف نحوی نام بوده به آخر آن اضافه می‌شده است. » (صادقی، بی تا) که می‌توان واژه‌های « گراش » و « گَلئو » را مثال زد :

« گَلئو : **gal-aoú** » که می‌توانیم از ریشه « **gar-ayō** » (ابوالقاسمی، ۱۳۹۲) با پسوند جمع در نظر بگیریم و یا واژه گراش را برگرفته از « **gairi** : کوه، مذکر » و با پسوند « **iš** » در معنای مفرد « **gair-iš** : کوه » (ابوالقاسمی : ۱۳۹۲) در نظر بگیریم.

این ساختمان هنوز در بعضی از ریشه‌های زبان فارسی به خصوص در پشتو وجود دارد « در زبان پشتو هنوز آثاری از ساختمان باستانی مانند جنسیت (مذکر و مؤنث) و اسم در حالت فاعلی و مفعولی دیده می‌شود، مثلاً: واژه‌های **gár** = کوه و ... چنین صرف می‌شود : » (راستارگویوا : ۱۳۷۹)

جمع	مفرد		جمع	مفرد	
ÿruno	ÿae	حالت مفعولی	ÿrana	ÿar	حالت فاعلی

و هم چنین « در زبان اورامی که گویشی از زبان کردی است نیز جنسیت (مذکر و مؤنث) دیده می‌شود » (راستارگویوا : ۱۳۷۹)

اما در دوره میانه، زبان به حالت تحلیلی درمی‌آید « به این معنی که اسم و صفت و ضمیر، در نتیجه تحول، پایانه‌های صرفی خود را از دست داده و به کلماتی تغییر ناپذیر بدل شده بودند، که در تمام حالات نحوی می‌توانستند به کار روند. » (صادقی، بی تا)

درباره جنسیت سنگ‌ها؛ در گراش، باید یادآوری کرد که استادکاران سنگچین؛ سنگ‌ها را از نظر کیفیت به سنگ‌های مذکر «نر: ner» (سنگ سخت و سرخ رنگ یا سیاه) و سنگ‌های مؤنث «مَدَّ یا مَدَّ maza یا mada» (سنگ‌های سفید و سبز، سنگ گِرشئی کلات) تقسیم می‌کردند.

به همین دلیل است که واژه‌های گراش و گلئو را که امروزه کاملاً بسیط و یک واژه مستقل می‌دانیم؛ در گذشته می‌توانستند، ترکیبی بوده باشند.

بنابراین، بنا به دلایل ذیل معنی «کوه» برای نگارنده قابل پذیرش تر است:

- ۱- وجود زندگی مردم به صورت پراکنده در کوهپایه.
- ۲- نام خاک و سنگ (سنگ گِرشه‌ای یا مارن)
- ۳- وجود آثار تاریخی گبرها
- ۴- وجود لغات بسیار زیاد باستانی و اوستایی و پهلوی.
- ۵- وجود نام‌های جغرافیایی کهن.
- ۶- راسخ بودن مردم در اعتقادات خود در هر دوره زمانی.

و چون هدف ما، معنی واقعی کلمه «گراش» بود، از یک سو اختلاط معانی مختلف «گر: لاغر، روشن، ستایش» - هر چند هر کدام با ارزش و قابل تأمل است - در طول زمان در تجزیه، تحلیل و شناخت معنی واژه گراش بسیار دخیل بودند، و از سوی دیگر برای شناخت معنی واژه گراش، گذشته باستانی و ترکیبی آن را در نظر می‌گیریم. بنابراین آن چه در معنی لغوی گراش، بیشتر مورد نظر نگارنده است:

الف) گراش یا گریش: «گر: کوه + یش / اش (پسوند مکان)» به معنی **کوه نشین**.

ب) گراش یا گریش: «gairi: کوه، مذکر: حالت مفرد gair-iš» (ابوالقاسمی، ۱۳۹۲) به معنی، **کوهی منفرد** در مقابل «gar-ayō» در حالت جمع: **کوه‌ها، سنگلاخ یا کوه نشینان**» (ابوالقاسمی، ۱۳۹۲)

خلاصه آن که:

واژه	ریشه اوستایی	پسوند اوستایی	معنی	کلمات موجود در گراش
گراش	گر : gar = لاغر	یش : iš	سرزمین لاغر	گال - گدی - گر - تنگ لاغر - لاغرو
	گر : gar = روشن	یش : iš	سرزمین روشن	گر - گرا - گرئشی -
	گر : gar = ستایش	یش : iš	سرزمین ستایش و درود	اوشیدو
	گر : gar = کوه	یش : iš	کوه نشین	سه گری - بگری - گر عالی - گر بت - گلنو - گرش - - بگال - گاک - گل - گری دار و مدار

واژه کوه در فرهنگ پهلوی (فره وشی، ۱۳۸۱) به شکل‌های زیر است.

کوه : ریشه پهلوی و گویش گراش				
پهلوی	کوف : kōf	گر : gar	گریوک : garivak (کوه، دره)	چیکات : čikát
گویش گراش کنب، کاو، کنب (انباشته) - تنب (تنب آفدو)	گراش، گرش، گل (خاک)	گر بت (نام دره‌ای در سه‌گری)، گری (گلو) - بگال - گاک - گر عالی - گری دار و مدار	چک، چک (صخره و سنگ)، چنک (ابری کوه پیکر)	

سپاس‌گزاری:

از اساتید ارجمند، آقایان حاج احمد نوروزی، دکتر ابراهیم مهرابی، دکتر صادق رحمانی، دکتر محمد کریمیان و پدر بزرگوارم خسرو روستایی و دیگر عزیزان که با بیان نکات ارزنده‌ی خویش راهنما بودند؛ صمیمانه سپاس‌گزارم.

فهرست منابع:

- آساطوریان، گارنیک، تاریخچه واژه گیر، نامه پارسی، سال هفتم، بهار ۱۳۸۱
- ابوالقاسمی، محسن، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، ۱۳۹۲
- اقتداری، احمد، به کوشش صادق رحمانی، زبان لارستانی، تهران، همسایه، ۱۳۸۴
- اقتداری، احمد، لارستان کهن و فرهنگ لارستانی، جهان معاصر، ۱۳۷۱
- باقری، مهری، واج شناسی تاریخی زبان فارسی، نشر قطره، ۱۳۸۰
- بختیاری، سعید، « اتواطلس ایران»، مؤسسه جغرافیایی و کارتگرافی گیتاشناسی، بهار ۱۳۸۴.
- بهرامی، احسان، به یاری فریدون جنیدی فرهنگ واژه‌های اوستا، آذین، ۱۳۶۹
- بهشتی دستغیب، محمودرضا ۱۳۸۲. (ریشه‌شناسی و معنای نام چند شهر و روستا. «درمجموعه مقاله‌های پنجمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی.
- تفضلی، احمد، به کوشش زاله آموزگار، تاریخ ادبیات پیش از اسلام، تهران، سخن، ۱۳۷۸
- جانفدا، عبدالله، فرهنگ بزرگ گویش اوزی، نوید شیراز، ۱۳۹۸
- خلف تبریزی، محمد حسین، برهان قاطع،
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه
- رحمانی، صادق، سیمای لارستان: نخل‌های سرافراز، قم، همسایه، ۱۳۷۵
- شهاب‌الدین (یا شرف‌الدین) عبدالله بن عزالدین فضل‌الله شیرازی (تاریخ وصاف الحضرة) یا تجزیة الأمصار و تجزیة الأعصار،
- صادقی، علی اشرف، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی،
- صلاحی، عبدالعلی، جامعه شناسی گراش، نشرانالحق، ۱۳۹۵
- عفیفی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، توس، ۱۳۷۴
- فرهنگستان زبان فارسی، واژه نامه کوچک پارسی میانه، تهران، ۱۳۹۱
- فروه‌وشی، بهرام، فرهنگ فارسی به پهلوی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱
- محسنی، غلامحسین، خطه لار (بررسی متون تاریخی در پیوند با لارستان)، قم، حقوق اسلامی، ۱۳۹۸
- معین، محمد، فرهنگ معین، امیرکبیر، ۱۳۷۲
- مقدم، محمد، راهنمای ریشه فعل‌های ایرانی در زبان اوستا و فارسی باستان و فارسی کنونی؛ ۱۳۴۲
- وس. راستارگویوا، ترجمه دکتر ولی الله شادان، دستور زبان فارسی میانه، انجمن آثار مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹